

## بندگی کی در خور شیران بود

سخن از این است که زشتی‌ها یا زیبایی‌هایی، که میهن ما را در بر گرفته‌اند، برآیند نگرشی هستند که از پندارهای ذهن ما رنگ گرفته‌اند. هیچ اراده‌ای برای بردگان شوربختی و برای آزادگان شادکامی پیش نویس نکرده است. آنچه که بر ما می‌گذرد پیشینیان ما در زیست سرای ما، ایران، نهاده و میزان واژگونی را، برای سنجش زیبایی و زشتی، در دیدگاه ما گنجانده‌اند.

ما هم، به مانند پیشینیان، با کردار زشت یا زیبای خود، کام آیندگان را تلخ یا روزگار آنها را شاد و شیرین می‌سازیم. آفرین و نفرین زندگانی را پُر نمی‌کنند بلکه زندگانی از دانه‌ها، نشانه‌ها و ریزه‌هایی ساختار یافته است که ما، بر پایه‌ی بینش خود، در گاه‌های زمان می‌سپاریم. زیبایی‌هایی که ما در سامان زندگانی نهاده‌ایم شایسته‌ی آفرین و زشتی‌هایی که ما بر جای می‌گذاریم سزاوار نفرین هستند.

درست است، زمینه و راستای اندیشه‌ی ما از آگاهی‌هایی ساختار یافته‌اند که دیگران آنها را به ما آموخته‌اند یا ما آنها را از بر خورد با پدیده‌های هستی برداشت کرده‌ایم. ما همه‌ی آگاهی و آموزش‌های خود را آزمون نکرده‌ایم بلکه بسیاری از آنها را از نادانی پذیرفته‌ایم.

نادانی یا ندانستن شرم آور نیست، دانستنی‌های هر کس بُن بسته و نادانستنی‌های او بی‌کرانه‌اند، هر کس به نیروی خرد خود، به کمک دانستنی‌های خود، می‌تواند در پیرامون نادانستنی‌هایی که او نیاز دارد اندیشه کند. ولی پذیرفتن گفتارهای خرد سوز و پندارهای نا آزموده نشان کوتاهنگری و فرومایگی است.

پی آیند کوتاهنگری: نیندیشیدن، فریب خوردن و ندانسته به نادان بودن خود ایمان آوردن است. پذیرفتن حکومت ولایت فقیه نشان روشنی از کوتاهنگری‌ی مردم مسلمان و نشان نابخردی و تاریک اندیشی‌ی پیشروان اسلامزده در اجتماع ایران است.

برآیند کوتاهنگری‌ی مسلمانان حکومتی است پست و ستمکار که از نابخران و تاریک اندیشان این اجتماع پدیدار شده است. پایه‌های این حکومت بر کوتاهنگری و ساده انگاری‌ی مردم گذارده شده‌اند. هر آنگاه، که نگرش همگان، از روزنه‌ی تنگ و تاریک اسلام، اندکی فراتر و ژرف تر بگسترد، حکومت اسلامی سرنگون خواهد شد.

پهنه و ژرفای نگرش مردم را پیشروان جامعه می‌کشایند و می‌شکافند. هر اندازه که، آزادی در جامعه‌ای بیشتر باشد، شمار اندیشمندان، پژوهشگران، شک‌ورزان و دگراندیشان بیشتر خواهد شد. هر اندازه که، اندیشه در اجتماع بهتر پروده شود، نگرش مردم ژرفتر و تیزتر خواهد شد.

مردم در جامعه‌ی اسلامی، با پیشروان اسلامزده، از دیدگاه ایمان به هستی می‌نگرند، نگرش آنها حتا به رویه‌ی پدیده‌ای هم برخورد ندارد. در عقیده‌ی اسلامی، چه راستین و چه دروغین، هر چیزی جدا از همه‌ی چیزها، به اراده‌ی الله هستی یافته است، کارکرد و سرشت آن به خواست و اراده‌ی الله می‌باشد.

مسلمانان ویژگی‌های پدیده‌ها را در سرشت و در ساختار آنها نمی‌بینند. آنها شوری را در نمک و شیرینی را در شکر نمی‌شناسند بلکه اگر الله بخواهد به نمک شوری و به شکر شیرینی می‌دهد. یعنی مسلمانان حتا آزادی ندارند که، از راه خرد، پدیده‌ای را، در ورای اوامر الله، آزمون کنند. این است که مسلمانان نگرشی، که از خرد و اندیشه‌ی آنها برخاسته باشد، ندارند، آنها مانند نابینایان به عصا کش نیاز دارند تا در صراط‌المستقیم بمانند.

آرمان مسلمانان را برای آنها تفسیر می‌کنند، و راه، رسیدن به آن آرمان، را هم به آنها امر می‌کنند. مسلمان باید ایمان داشته باشد که او نه می‌تواند آرمانی، به جز آرمیدن در جنت، داشته باشد و نه می‌تواند راستی و ناراستی را شناسایی کند. از این روی مسلمانان پیوسته، در بیم و امید، با مویه و لابه در عبادت و طاعت هستند که الله، به کمک شریعتمداران، آنها را بسوی سیزه زار مرگ براند.

مسلمانان با ایمان، میزانی برای سنجش راستی و درستی ندارند، معیار سنجش آنها، دانستن حلال و حرام است، شیوه‌ی شناختن حلال و حرام را هم تنها شریعتمداران می‌دانند. شک و رزی و گستاخی، هر اندازه هم که اندک باشد، برای مسلمانان گناهی است بس بزرگ که کمترین مجازاتش سوختن در آتش جهنم است.

مسلمان ابله نیست ولی او در منجلاب دروغ پروده شده است، خالقش دروغ، خلقتش دروغ، انگیزه‌هایش دروغ، آرمانش دروغ و براین گذار افکار و کردار و رفتارش به دروغ آلوده هستند. این است که ایرانیان مسلمان با هویت خود بیگانه شده‌اند، آنها شریعت اسلام را، به جای فرهنگ ایران، هویت خود پنداشته‌اند، در این دام به بردگی‌ی

شریعتمداران درآمده-اند، از کژپنداری میهن خود را به ایران ستیزان سپرده-اند.

به درستی برای پایدار ساختن مرزهای هر کشوری نیاز به مردمی است، که آنها با آن سرزمین پیوند دارند. مردمی که خود آفریننده-ی فرهنگ و سامان آن کشور هستند. مرمی که از هویت خود در مرزهای آن سرزمین سرفرازند. این سرفرازی به کشورآرایی و به سرگذشت تاریخی و به فرهنگ و پیدایش مرزهای آن سرزمین بستگی دارد.

از این روی نامردمانی، که سرزمین‌های دیگران را به ستم ربوده-اند، نیاز به سرگذشت‌های دروغ دارند تا دزدی و نامردمی‌های خود را پنهان کنند. بسان پسماندگان بیابانگرد که مردم ایران را و بسیار مردمانی دیگر را با شمشیر جهاد سرکوب و خانمان آنها را ویران کرده-اند.

نامردمانی بی خرد با خشمی جانگداز سرزمین مردمانی را به ستم دزدیده-اند که فرهنگ آنها روشنگر راه پیشرفت آزدگان جهان بوده است.

راهزنان جهادگر، که بر کشور ایران حاکم شده-اند، بیشتر از هر ستمکاری نیاز به دروغ دارند. زیرا نه احکام جهادگران، نه دین آنها، نه تاریخ، نه زبان و نه فرهنگ آنها با جهان بینی-ی ایرانیان همخوانی دارد. زمانی مهاجمین بی فرهنگ می‌توانند بر مردم با فرهنگ ایران حکمرانی کنند که فرهنگ، تاریخ، زبان و دین ایرانیان را زشت و مردم را با هویت خودشان بیگانه سازند.

والیان اسلام، که 1400 سال بر مردم ایران ستم می‌رانند، آن چنان هویت ایرانی را از او گرفته-اند، که ایرانی نه تنها با کشتار کنندگان نیاکان خود همیاری و همکاری می‌کند بلکه او از این بردگی و خواری ننگ ندارد.

بیشتر ایرانیان تا آن اندازه در منجلاب دروغ فرو رفته-اند که به بافته-های دروغ می‌بالد، بافته-هایی که فرهنگ شکومند ایرانیان را به زشتی و پلیدی آلوده می‌کنند. برخی از آنها، بدون کمترین شرمی، دروغ‌های شاختاری را به نام عرفان ایرانی حتی به نام فرهنگ ایران به نمایش می‌گذارند.

پیش از آن، که از ژرفای نابخردی در کردار این میهن ستیزان، سخن به گویم، اندکی به چهره-ی پیشتازان عرفان ساز، که در ایران پدیدار شده-اند، اشاره می‌کنم.

بیشتر سخنانی، که به نام عرفان برجای مانده-اند، در سدهای ششم و هفتم هجری یا دیرتر نوشته شده-اند. این نویسندگان با شگفتی از کسانی نامبرده-اند که در سدهای سوم تا پنجم هجری زیست داشته-اند. یعنی سرگذشت یا گزارشی که کم و بیش 200 سال دیرتر از پیدایش و درگذشت یا کشتار آن عارفان، بافته شده است.

دلباختگان عرفان ساز به آنگونه، از کرامات و معجزات و شگفتی-های عارفان نخستین، سخن رانده-اند، که می‌توان برداشت کرد، این دلباختگان، شعبده بازان یا جادوگران شارلاتان را عارف پنداشته-اند. زیرا شگفتی-هایی که از این عارفان گزارش شده-اند، بیشتر به هذیان مانندند و با راستی و به ویژه با فرهنگ و بینش ایرانی پیوندی ندارند.

عرفانی که، پیشتازان آن فریدالدین عطار نیشابوری و جلالالدین مولوی بلخی بوده-اند، در سدهای ششم و هفتم هجری نگاشته شده است. با وجودی، که این عرفان هم به زهر اسلامی آلوده است، می‌توان، در سروده-های این اندیشمندان، رد پای از فرهنگ ایران را پیدا کرد.

از برآیند این ردیابی، در پیوند با نشانه-هایی که در بنده-ها بر جای مانده-اند و شکافتن هسته-ی واژه-ها، می‌توان به بینش ایرانیان در هزاره-های دور پی برد. سروده-های این سخنوران، بدون ردیابی و پژوهش در ریشه-های این عرفان، تنها ارزش پند و اندرزهای آرامبخش دارند.

گوهرهایی که از فرهنگ ایران، ناشناخته و ناخواسته، در سرود-های عرفانی آمیخته شده-اند، به تنهایی ارزش-های فرهنگ ایران را نمایان نمی‌کنند و به ویژه آنها مداوا کننده-ی دردهای هزار ساله-ی ایرانیان نیستند.

نگرش "منطق الطیر" عطار را، حافظ، با این سروده ارزیابی کرده است:

شکوه آصفی و اسب باد و منطق طیر

به باد رفت و از او خواجه هیچ طرف نیست

نمونه-هایی را، که بسیار پیشرفته تر از عارفان کهن ایران هستند، می‌توان در همین دوران دید و نگرش آنها را ارزیابی کرد. این عارفان مرتاضان یا خداگونه-هایی هستند که آنها را، با پشتیبانی-ی رسانه-های اروپا و آمریکا، از هند به کشورهای آزاد وارد می‌کنند. این کسان، که بیشتر از سوی سازمانهای مغزشویی انگلیس برگزیده شده-اند،

می توانند در اندک زمانی میدان بسیاری را با سخن به سوی خود بکشند و با سود هنگفتی در سماء به پرواز درآیند. نمونه‌ی سرشناس این خدا شده‌ها "بگوان هندی" Bhagwan است که همین سی سال پیش آوازه‌ی بلند او هزاران مرید را (سرخ جامگان) دیوانه‌ی خود کرده بود. مریدان، که بیشتر جوان بودند، برای این "خداوندگان" برده وار دلار فراهم می کردند. او در کاخ‌های باشکوهی در کالیفرنیا با فرشتگان زمینی شاهانه زندگی می کرد.

مریدان او چندین ساعت زیر آفتاب سوزان می ایستادند که "بگوان" با یکی از ده‌ها (Rolls-Royce) خود (گران ترین خودرو جهان) از جلوی آنها بگذرد. یکی از بافته‌های او، که مریدان با شگفتی شنیده بودند، این است که: روزی روح بگوان از پیکرش بیرون می خزید و در بالای درخت می نشیند، ولی تن او پایین درخت می ماند.

بیشتر مریدان در اروپا برای او به گردآوری-ی پول دست می برده‌اند یا آنها در کشتزارهای او، با کار کردن و سکش ورزیدن، روح خود را از پلیدی-ها(یعنی آگاهی و دانش) پالایش می داده‌اند. (کار و سکش همگانی دو عبادت از سه عبادت مریدان شمرده می شده است، عبادت سوم آنها نیروی نیندیشیدن است که برای رسیدن به این نیرو باید سالهای سال کار کرد و ریاضت کشید).

بهرتر است سرگذشت او را در اینترنت بخوانید. (او از عارفان ما راستکارتر و با هوش‌تر بوده است)

به هر روی عارفان نخستین ایرانی هم نه بهتر و نه شگفت آور تر از این خداگونه "بگوان" بوده‌اند، که سرانجام او، در دادگاه خداباوران، همه‌ی گفتار خود را پوچ و دروغ و خود را تبهار می نامد.

از شگفتی-های شعبده بازانی، که من آنها را عرفان سازان نخستین خواندم، داستان-های بی شماری بافته‌اند. این داستان‌ها به آن اندازه دروغ هستند که انسان به وجود این کسان شک می برد. ولی برخی از آنها مانند حلاج به راستی وجود داشته‌اند زیرا جان او را، آشگارا، با روش اسلامی گرفته‌اند، نامسلمانان و مسلمانان هم از این انسان ستیزی، که رنج آورترین روش جانستایی است، گزارش داده‌اند. در زبان فارسی واژه-ای برای این روش، انسان کشی، وجود ندارد.

جای آن دارد که اندکی به برخی از این دروغبافی‌ها اشاره کنم به امید آن که میهن پرورانی راستکار اندکی ببیندیشند و از گسترش این همه دروغ، به نام فرهنگ ایران، پیشگیر کنند.

شاید چندان شرم آور نباشد که ایران ستیزان مسلمان برای کسانی مانند "ابوالحسن خرقانی" دروغ بیاوند و قدرت الله را در گزاره گویی-های خود به نمایندند. ولی بسیار شرم آور است: ایرانیان، که سرکوب جهادگران الله شده‌اند، این دروغ‌ها را به فرهنگ و عرفان ایرانی پیوند بزنند.

نمونه‌ای از بافته‌های دروغ، که آنها را دوستان نادان یا دشمنان کینه توز به خورد ایرانیان می دهند، سخنانی هستند که با نیوشیدن آنها ایرانیان بیشتر با فرهنگ خودشان بیگانه می شوند.

<< درباره ملاقات شیخ ابوالحسن خرقانی، عارف، با پورسینا، اندیشمند و پزشک مشهور، داستانهایی در کتابها آورده اند.

شیخ فرید الدین عطار نیشابوری درباره ملاقات شیخ ابوالحسن خرقانی و شیخ الرئیس بوعلی سینا چنین نوشته است: «نقل است که بوعلی سینا به آوازه شیخ عزم خرقان کرد چون به وثاق شیخ آمد شیخ به هیزم رفته بود. پرسید که شیخ کجاست؟

زنش گفت: آن زندیق کذاب را چه کنی؟ همچنین بسیار جفا گفت، شیخ را که زنش منکر او بودی حالش چه بودی! بوعلی عزم صحرا کرد تا شیخ را ببند، شیخ را دید که همی آمد و خرواری درمنه بر شیری نهاده، بوعلی از دست برفت گفت: شیخا این چه حالتست؟ گفت: آری تا ما بار چنان "ماده" گرگی نکشیم "یعنی زن" شیری بار ما نکشد.

پس بوثاق باز آمد. بوعلی بنشست و سخن آغاز کرد و بسی گفت. شیخ پاره ای گل در آب کرده بود تا دیواری عمارت کند، دلش بگرفت برخاست و گفت: مرا معذور دار که این دیوار را عمارت میباید کرد و بر سر دیوار شد ناگاه تبر از دستش بیفتاد بوعلی برخاست تا آن تبر بدستش باز دهد پیش از آنکه بوعلی آنجا رسید آن تبر برخاست و بدست شیخ باز شد. بوعلی یکبارگی اینجا از دست برفت و تصدیقی عظیم بدین حدیثش پدید آمد تا بعد از آن طریقت به فلسفه کشید. >>>

این دروغ و دروغ‌های فراوانی دیگر در پیوند زیر یافت می شوند(که ارزش خواندن ندارند)

<http://www.erfanabad.org/fa/modules/news/article.php?storyid=163>

نگرش فرید الدین عطار\*\* در سروده-هایش بسیار روشن است، او اندیشمندی بسیار تیزهوش، باریک بین و زیرک بوده است. در سروده-های او، گوهرهای پُر ارزشی نهاده شده-اند، گمان نمی رود، کسی با پهنه-ی دیدگاه عطار، به یاقه گویی پرداخته باشد.

مگر پورسینا رادیو داشته که آوازه-ی شیخ را بشنود، چرا او در کتابهای خودش نامی از این عارف نبرده است؟ اگر پورسینا تا این اندازه نادان می بود، که به سوی این چرندیات کشیده شود، بی گمان او برای مداوای بیماران دعا می نوشت نه دارو می ساخت.

کافرهای فرنگ بوده-اند که به ارزش کتابهای پورسینا پی برده و دانش او را ستوده-اند. مسلمانان که هنوز هم کتابهای او را نخوانده-اند. چون گفتار او کفرآمیزند و مسلمانان نه تاب شنیدن آنها را و نه هوش شناختن آنها را دارند.

فلسفه: سامان پندارهای برآمده از اندیشه-ی خردمندان است نه ایمان آوردن به عقیده-ی فرمایگان.

اگر از این داستان، که دستکم 200 سال دیرتر از خرقانی بافته شده است، بپذیریم، که پورسینا پس از دیدن خرقانی به فلسفه کشیده شده است، پس باید بپرسیم: چرا خود خرقانی، یا یک تن از این عارفان، فیلسوف نشده است. اگر بتوان پرواز، روح شعبده بازان، را به سماء و عقیده-های بی پایه-ی ایدآلیست-ها را فلسفه نامید، نام سرزمین هند با چندین میلیون خداگونه فیلسوفستان می بود.

ابوالحسن خرقانی کسی که، با سخن پردازی، از او روح الله ساخته-اند، به دروغ پورسینا و سلطان محمود را به زیارتش آورده-اند، کسی که او نتوانسته است زن خودش رام کند، چگونه می تواند شیری را خر کند. خر را آدمها برای بارکشی پروده-اند، خر به زور ترکه به ناتوانی-ی خود ایمان آورده است، این است که آدمها از توانایی-ی او سود می برند.

شیر از جانوران آزاده است. مردمان، که خود در زنجیر ایمان گرفتارند، این جانوران را وحشی می نامند. شیر هرگز، مانند مسلمانان، به بندگی ایمان نمی آورد(رام نمی شود). شیر از هیچ رسولی و از هیچ حکمی، به جز خواسته و شناخت خودش، پیروی نمی کند، شیر آزاده-ای است، که ننگ ولایت فقیه را نمی پذیرد.

پیروان مذهب-ها، که از بنده بودن خود شرم دارند، به آزاده بودن جانوران رشک می برند، آنها نمی توانند خرد خود را، از بندهای ایمان، رها سازند؛ از این روی آرزو دارند که شیر هم مانند آنها بردگی را بپذیرد تا مانند خر درمونه-ی آنها را بکشد.

فرهنگ ایرانیان فرهنگ آزادی است، بینشی است که در آن هر کس آزاد، از پدیده-های هستی، زاییده شده است. خرد و دانش او گام به گام، روز به روز، سال به سال ورزیده تر و گسترده تر می شود. او نادان و ناتوان و مخلوق الله جبار و مکار نیست. هنوز در بُن نهاد ایرانی، که در سرزمین خودش زندانی شده، سرشت آزادی خاکستر نشده است. بشنوید از مردو:

گر چه در بندِ خران ایران بود

بندگی کی در خور شیران بود

از این گذشته اگر شیخی، بدین هیاهو، آوازه-ای داشته باشد، بی گمان مریدان بسیاری هم دارد که بار او را بکشند و دیوار او را بسازند، چنین شیخی نیازی ندارد که شیری را برای بارکشی خر کند. با این وجود گمان نمی برم که حتا عارف پرستان هم تا این اندازه کوتاه خرد باشند که این گونه دروغ ها را باور کنند.

پرسش این است پس چرا این دروغ-ها را بدین گستردگی پخش می کنند؟

پاسخ این است: تا دروغ‌های اسلامی راست جلوه کنند، هر چند که گذشته و فرهنگ ایران را زشت تر و پست تر رنگ کنند، زشتی ها و پسماندگی های اسلام کم رنگ تر جلوه می کنند. مردمانی، که در بردگی پروده شده-اند، در بندهای ایمان گرفتارند، آنها ناخودآگاه گمان می برند و می پذیرند که اسلام پیشرفته تر از فرهنگ ایران بوده است و ننگ ولایت فقیه را بر خود آسان می گیرند.

سخن به درازا کشید و از پرداختن به دروغ‌های عرفانی دور ماندم، در آینده-ی نزدیک به آنها می پردازم.

(\*\*) از چند بند زیر به آسانی می توان سوی نگرش عطار را شناخت:

ما ره ز قبله سوی خرابات می کنیم

و ندر قمارخانه مناجات می کنیم

دردی کشیم، تا که نباشیم مرد دین

با اهل دین به کفر مباهات می کنیم

طاماتیان ز درد ما، توبه می کنند

ما بی نفاق، توبه ز طامات می کنیم

\*\*

مسلمانان من آن گیرم که دین را خوار می دارم

مسلمانم همی خوانند و من ز نار می دارم

طریق صوفیان ورزم، ولیکن از صفا دورم

صفا کی باشدم، چون من، سر خمار می دارم

ببستم خانقه را در، در میخانه بگشودم

ز می من فخر می گیرم، ز مسجد عار می دارم

مردو آناهید

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان: [MarduAnahid@yahoo.de](mailto:MarduAnahid@yahoo.de)

درفش کاویانی



<http://derafsh-kaviyani.com/parsi/>